

◆ مقاله ای پیرامون آزادی در اسلام

سه شنبه ۲۳ آبان ۱۳۸۵

چکیده: در اسلام، مراد از آزادی، آزادی درونی است؛ اما بدون تحقق آزادی بیرونی، رسیدن به آزادی درونی ناممکن است. اسلام صرفاً پذیرای آزادی تفکر است و آزادی عقیده را نفی می‌کند. پذیرش آزادی اندیشه و آزادی بیان بر این نکته مبتنی است که باید میان دین و اندیشه دینی با آنچه «حقایق نهایی عالم هستی» نامیده می‌شود، فرق بگذاریم و معتقد باشیم که تصور خاصی از خداوند لازم نیست. اظهار نظر در باب سیاست و حکومت نیز، از آنجا که اسلام هیچ‌شکل خاصی از حکومت و نظام سیاسی را مطرح نکرده است، کاملاً آزاد است.

از لحاظ تاریخی، در جوامع اسلامی، آزادی بیشتر دارای مفهوم حقوقی است و در برابر واژه «عبد» به کار می‌رود. در سنت اندیشه سیاسی اسلام، عدالت نقطه مقابل استبداد، و بردگی نقطه مقابل آزادی است. از سوی دیگر، آزادی در اندیشه اسلامی بیشتر جنبه درونی پیدا می‌کند و به معنای رهایی از بندگی

نفس است. در حال حاضر نیز بسیاری از اندیشمندان، واژه آزادی دینی را به کار می‌برند که در واقع، به همان معنای «آزادی درونی» است.

اما در این زمینه دو نکته قابل طرح است: (۱) اصولاً زمانی که از آزادی سخن گفته می‌شود، آزادی بیرونی و سیاسی مورد نظر است و آزادی درونی مورد نظر نیست و (۲) ارتباط آزادی درونی با آزادی بیرونی. اسلام به دنبال وضعیتی است که در آن بیشتر افراد به آزادی درونی نایل شوند. از این رو، در صورتی که جامعه از لحاظ سیاسی و بیرونی دارای آزادی باشد و مردم احساس رضایت و عزت داشته باشند، زمینه برای ساختن چنین جامعه‌ای مهیاتر است. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که بدون تحقق آزادی بیرونی، رسیدن به آزادی درونی ناممکن است. در واقع، مطلوب آن است که بگوییم در جامعه اسلامی، هدف نهایی همان «آزادی درونی»، به مفهوم تکامل فردی و اجتماعی است؛ اما آزادی بیرونی نیز زمینه لازم را برای شکوفایی معنوی جامعه فراهم می‌کند.

از نظر نگرش نوین، اصولاً آزادی سیاسی مفهوم جدیدی است که فی‌نفسه و

بالذات ضرورت دارد. از این منظر، آزادی در معنای امروزی آن با سیاست، که امروزه یک عمل برنامه‌ریزی جمعی است، معنا پیدا می‌کند. از این رو، اصولاً این بحث مطرح نیست که از نظر اسلام، آزادی همان آزادی درونی است؛ بلکه آنچه مطرح است آزادی سیاسی به عنوان یک ضرورت برای زندگی بشر در شرایط کنونی است، و این جز در ساختار دموکراتیک قابل تحقق نیست.

برخی واژه آزادی را با هرزگی، افسارگسیختگی و هرج و مرج برابر می‌دانند و هنگام بحث از آزادی، ذهن آنها، پیش از هر چیز، متوجه آزادی جنسی و بی‌بندوباری می‌شود. این طرز تفکر احتمالاً ناشی از وضعیت اجتماعی جوامع غربی است. این افراد به گمان اینکه آزادی نیز رهاورد غرب است، آزادی و بی‌بندوباری را یکسان می‌بینند. حال آنکه از برخی برداشت‌های سطحی که بگذریم، مراد از آزادی، آزادی سیاسی و فکری با تمامی ابعاد آن است و بدین مفهوم، انبیا بزرگترین پیام‌آوران آزادی در دوران خود بوده‌اند. ممکن است جامعه‌ای غرق در فساد و بی‌بندوباری باشد، اما فاقد آزادی باشد. برعکس نیز ممکن است جامعه‌ای آزاد، به‌طور نسبی، سالم و مقید به قیود اخلاقی باشد.

پس طبیعی است که در اندیشه اسلامی، آزادی سیاسی همراه با پای‌بندی به قیود اخلاقی موردنظر است.

بحث مهم دیگر درباره آزادی این است که آزادی مطلق است یا محدود. حتی

در میان اندیشمندان غربی نیز اعتقاد به آزادی مطلق وجود ندارد. اساساً

آزادی مطلق با عقل سلیم و منطق بشری مغایر است. آزادی مطلق با فلسفه

ضرورت زندگی جمعی بشر مغایرت دارد. زندگی جمعی و مدنی مستلزم

وجود برخی محدودیت‌هاست.

انواع آزادی در اندیشه اسلامی

آزادی عقیده: آزادی عقیده را از دو جهت می‌توان بررسی کرد: نخست، عقیده

به عنوان ایمان در مقابل کفر و دوزخ، آزادی عقیده به مفهوم وجود عقاید و

بینش‌های مختلف در درون دین. همچنین تفاوت آزادی عقیده با آزادی تفکر بر

این مبنا استوار است که آزادی عقیده بیشتر مفهومی دینی و ایمانی دارد و

آزادی تفکر، شامل جنبه‌های مختلف زندگی - اعم از اعتقادی، سیاسی و

اجتماعی - می‌شود.

آیه‌الله مطهری ضمن تفکیک آزادی عقیده و تفکر، و تأکید بر آزادی تفکر، وجود آزادی عقیده در اسلام را رد می‌کند. البته ایشان معتقد است که در هیچ وضعیتی نباید برای تحمیل عقیده، فشار و اجبار به‌کار رود. معنای لاکراه فی الدین این است؛ نه اینکه تمسک به هر رأی و عقیده‌ای که دلخواه است، جایز باشد. مراد از آیه‌هایی نظیر آیه فوق، نه صحه گذاشتن بر عقاید دیگر، که تکیه نمودن بر روش درست ایجاد تغییر در آنهاست و اینکه با اکراه و اجبار نمی‌توان دین حق را گسترش داد. از لحاظ تاریخی نیز اسلام سایر عقاید را به رسمیت شناخته است و هرگز با زور، خواهان تحمیل عقیده‌ای بر آنان نبوده است. بنابراین با توجه به آیات، روایات، سیره معصومین و اندیشه عرفان اسلامی، در اسلام هرگز تحمیل عقیده وجود ندارد تا جایی که در اندیشه‌های اصیل عرفانی؛ مسیحیت، یهودیت و اسلام هر یک روش‌های متفاوتی در پرستش معبود واحد به شمار می‌آیند و اختلاف مؤمن، گبر و یهود، برخاسته از منظرهای مختلف آنان دانسته می‌شود.

وجه دیگر عدم تحمیل و اکراه عقیده و نیز تحمل عقاید دیگر - در کنار تبلیغ

صحیح برای تغییر عقاید غلط - اعتماد اسلام به منطق درونی خود است.

اسلام به لحاظ منطق قوی خود همواره می‌تواند پاسخ‌گوی تمامی شبهه‌ها و تردیدها باشد.

آزادی اندیشه: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمایند: «یکی از چیزهایی

که امت من را هرگز به خاطر آن عذاب نخواهند کرد، این است که انسان

درباره خلقت، خدا و جهان فکر کند و وسواسی در دلش پیدا شود.» جایگاه

والای تفکر در اسلام، بیانگر ارزش و اهمیتی است که اسلام به اندیشه و

آزادی آن داده است. در جایگاه والای اندیشه و تفکر در اسلام تردیدی نیست؛

اما سؤال این است که آیا اسلام، آزادی اندیشه و تفکر را بدون هیچ‌گونه

محدودیتی پذیرفته است؟

اندیشه شامل حوزه‌های مختلفی است و انسان‌ها می‌توانند در باب مسائل

گوناگون، اعم از سیاست، فلسفه مابعدالطبیعه، فرهنگ و هر چیز دیگری،

بیندیشند. تذکر این نکته ضروری است که اگر اندیشیدن را امری درونی و

وجدانی بپنداریم، نمی‌توان برای آن حدی قائل شد؛ یعنی اندیشه انسان

فی‌نفسه محدودیت ندارد. بنابراین زمانی که سخن از آزادی اندیشه می‌رود، با آزادی بیان توأم است و هرگز نمی‌توان این دو را، حتی در عالم ذهن از هم تفکیک کرد. پس آزادی اندیشه به مفهوم آزادی تفکر و فقدان هرگونه مانع بیرونی برای عرضه و طرح آن در جامعه است. در اسلام، این مفهوم از اندیشه چه جایگاهی دارد؟ به‌طور کلی می‌توان گفت هر کس از خداوند، انسان، سیاست و حکومت و... تصویر مطلق و واحدی داشته باشد، نمی‌تواند آزادی اندیشه را در باب آن مجاز شمارد. او حداکثر می‌تواند جواز تفکر در باب آن تصویر واحد و مطلق را مجاز دارد؛ اما هرگز اجازه اندیشه درباره جای‌گزین آن تصویر واحد را نمی‌دهد.

آزادی اندیشه در اسلام را می‌توان حول موضوعات ایمان به خداوند، سیاست و حکومت، در بستر تاریخی جوامع مسلمان مطالعه کرد. در میان مسلمانان درباره ایمان به خداوند، شاهد نگرش‌های فلسفی، عرفانی و فقهی‌ای هستیم که هر کدام بر جنبه‌ای از ایمان تأکید می‌کنند و همگی تلاشی برای کشف حقیقت ایمان بر اساس گفتار الهی هستند.

وجه مشترک تمامی این رویکردها، آزادی اندیشه و عدم اعتقاد به تصور خاص از خداوند است. بنابراین سلوک تاریخی مسلمانان به رویکردهای متفاوتی از ایمان به خداوند انجامیده است که جز با آزادی اندیشه قابل تصور نیست.

اگر درباره ایمان به خداوند نمی‌توان آزادی اندیشه را از انسان سلب کرد، در باب حکومت و سیاست این مسئله شدت بیشتری پیدا می‌کند. در اینجا هم مسئله تصویر ما از حکومت و نظر اسلام در باب آن بسیار مهم است. اگر ما بر این اعتقاد باشیم که اسلام شکل خاصی از حکومت را مشروع و مجاز می‌داند و سایر اشکال را نفی می‌کند، نمی‌توانیم به آزادی انسان در باب سیاست و حکومت معتقد شویم. اما اگر معتقد باشیم که در کتاب و سنت، هیچ شکل خاصی از حکومت و نظام سیاسی وجود ندارد و ساختن حکومت و شکل آن به عقل انسان‌ها سپرده شده است، آنگاه آزادی اندیشه جزء جدانشدنی این دیدگاه خواهد بود؛ زیرا برای بهبود دائمی آن اندیشه، تفکر در باب حکومت، نه تنها مجاز، بلکه ضروری خواهد بود.

برخی از صاحب نظران بر اساس پارادایم نوین معتقد هستند که در کتاب و سنت، شکل خاصی از حکومت توصیه نشده است. مسئله اصلی حکومت از نظر قرآن، «عدالت» است؛ نه انتخاب، انتصاب یا شورا و مانند اینها. بنابراین برخی از متفکران مسلمان وجود نظریه سیاسی در کتاب و سنت را انکار می‌کنند و آن را با شأن و وظایف این منابع سازگار نمی‌بینند. اینان معتقدند در این منابع تعلیمات سیاسی وجود دارد؛ نه نظریه سیاسی.

به‌هرحال، دوام ایمان واقعی در یک جامعه در صورتی ممکن است که ایمان، هویت انتخاب آگاهانه را از دست ندهد. بقای نظام سیاسی و پویایی آن هم جز در پناه آزادی اندیشیدن در باب سیاست و حکومت حاصل نمی‌شود. همه این موارد، قبل از هر چیز، مستلزم اعتماد به عقل بشری و اراده انسان در ساختن نهادهای سیاسی مطلوب است.

آزادی بیان: آزادی اندیشه بدون آزادی بیان معنا پیدا نمی‌کند. آزادی اندیشه تنها با امکان طرح اندیشه در جامعه و ارائه آن به مردم و اندیشمندان قابل‌تصور است. ادعای وجود آزادی اندیشه در جامعه زمانی می‌تواند واقعیت

داشته باشد که افکار مختلف و متضاد، آزادانه و بدون دخالت دولت، مطرح، و نقد و ارزیابی شوند. آزادی بیان، همچون آزادی اندیشه، حوزه گسترده‌ای را شامل می‌شود، و افراد مختلف می‌توانند با توجه به حدود قانونی، نظر خود را در جامعه عرضه و تبلیغ کنند. در این زمینه، حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: «واضربوا بعض الرأى ببعض يتولد الصواب»؛ آرا را با یکدیگر مواجهه دهید تا از آنها رأی درست زاده شود. بدیهی است که برخورد آرا جز در فضای آزادی بیان ممکن نیست.

اسلام، از لحاظ نظری، برای آزادی بیان، تأثیر آن در بهبود اوضاع اجتماعی و کمال فکری انسان، و رشد قدرت انتخاب انسان‌ها ارزش بسیار قائل است. قرآن انسان‌ها را به گوش دادن به سخن‌ها و انتخاب بهترین آنها تشویق می‌کند. بر اساس این آیه، انسان‌ها دارای آن حد از کمال عقلی هستند که بتوانند سخن نیکو را از میان سخن‌ها تشخیص دهند، و نیازی به مانع بیرونی برای جلوگیری از انحراف افکار عمومی نیست. آیه فوق به انسان حق انتخاب می‌دهد تا از طریق شنیدن افکار صاحبان تفکر، بهترین آنها را برگزیند. بر این

اساس هیچ معیار بیرونی‌ای نمی‌تواند مبنای داوری درباره یک تفکر باشد. تنها معیار داوری را خود فکر معین می‌کند.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای اکمال و اتمام مکارم اخلاقی مبعوث شدند و در مسائل سیاسی و اجتماعی - که پویاتر و پیچیده‌تر بودند - حکم نهایی صادر نکردند. امر سیاست و حکومت تابع تفسیر و درک عقول مردم زمانه است و اگر عقول مردم مجال اندیشه و بیان آزادانه آن را نیابد، در واقع، برخلاف تعالیم اسلامی عمل شده است. با صرف‌نظر از بحث فوق، سیره ائمه معصومین علیهم‌السلام نیز در این زمینه بسیار روشنگر است؛ آنان آزادی بیان را از مادیون سلب نمی‌کردند. از لحاظ سیاسی، می‌توان به روش حضرت علی علیه‌السلام در برخورد با خوارج اشاره کرد که هرگز با آنها به خاطر عقایدشان مقابله نکرد و آنها آزادانه می‌توانستند عقاید خود را در مساجد و در میان مسلمانان مطرح کنند.

دو نکته مهم درباره آزادی بیان مطرح است:

(1) حدود آزادی بیان در جامعه دینی چیست؟ برخی در پاسخ به این سؤال،

بر خط قرمزهایی در آزادی بیان تأکید می‌کنند، اما معیار مشخصی برای آن ارائه نمی‌دهند. البته در این زمینه، عموماً ارزش‌های اسلامی خطوط قرمز به‌شمار می‌روند؛ هرچند که این ارزش‌ها نیز مبهم، قابل‌تعبیر و تفسیر هستند و نمی‌توانند حدود آزادی بیان را مشخص سازند. برخی دیگر، بر اساس پارادایم نوین، معتقدند که در جامعه مؤمنان هیچ خط قرمزی وجود ندارد. با توجه به نظرهای فوق، می‌توان معیارهای عینی‌تر و قابل‌تفسیرتری را درباره حدود آزادی بیان تعیین کرد و آن را «حدود قانونی» آزادی بیان نامید. اهمیت آزادی بیان در این است که از رواج اجباری و یا تبلیغی یک فکر در جامعه جلوگیری می‌کند و جامعه را همواره در معرض پرسشگری و انتخاب قرار می‌دهد، و این با آزادی اراده انسان تطابق دارد.

(2) مسئله دیگر این است که آیا می‌توان اندیشه دینی را نقد کرد؟ به عبارت دیگر آیا آزادی بیان شامل نقد اندیشه دینی هم می‌شود؟ پاسخ به این سؤال، منوط به جواب‌گویی به این دو پرسش است: آیا اندیشه دینی را عین دین و مقدس می‌دانیم؟ آیا حق اظهارنظر درباره اندیشه دینی را متعلق به عده‌ای

خاص می‌دانیم؟

اگر پاسخ ما به سؤالات فوق مثبت باشد، بر مبنای آن نه می‌توان اندیشه دینی را نقد کرد و نه اینکه همگان می‌توانند درباره سازگاری و ناسازگاری نظام سیاسی خاصی با اصول ارزش‌های دینی اظهار نظر کنند.

اما بر اساس پارادایم نوین، باتکیه بر چند مقدمه می‌توان اندیشه دینی و دین‌داری را نقد کرد. دین و اندیشه دینی با آنچه اصطلاحاً «حقایق نهایی عالم هستی» نامیده می‌شود، متفاوت است. دیگر اینکه نقد درونی از نقد برونی تفکیک داده می‌شود. گاه نقد اندیشه دینی از بیرون است و گاه از درون. نقد اندیشه دینی از بیرون، نقدی غیرمؤمنانه است؛ اما نقد اندیشه دینی از درون، از موضع ایمان است. اگر هدف ناقدان از بیرون، غالباً زدن ریشه اندیشه دینی، و بی‌اعتبار ساختن آن است، هدف نقد درونی، بارور کردن و پایدار کردن اندیشه دینی است. هرگونه نقد اندیشه دینی در اسلام باید بر محور توحید باشد.

البته معرفت دینی همواره دارای قداست است. معنای این قداست این است که

مؤمنان حرمتی را که برای علم دین قائل‌اند، به علوم دنیوی اختصاص نمی‌دهند و حرمتی را که به عالمان دینی می‌گذارند، به سایر عالمان نمی‌گذارند. اما این منافی نقد اندیشه آنها نیست. نقد آنها اصولاً از سوی همان عالمان دین صورت می‌گیرد و حکم حکومت از آن نیز فراتر می‌رود؛ زیرا حکومت با قدرت سروکار دارد و دارای لوازم و پیامدهایی است که نقد آن را اجتناب‌ناپذیر می‌کند.

اشاره

در این مقاله نسبتاً مفصل، به‌رغم بیان مطالب فراوان و نقل قول‌های متعدد از شهید مطهری و دیگر عالمان دینی و غیردینی، در مجموع انسجام و هماهنگی لازم وجود ندارد و پرسش‌های اصلی در باب آزادی و دین همچنان پاسخ روشن و قطعی نیافته است. آنچه در این نوشتار کاملاً مشهود است، فقدان مبانی نظری موجه و مستند به منابع اسلامی در تحلیل مسئله آزادی است. این ضعف - چنان که خواهیم دید - سبب شده است که نویسنده محترم گاه مواضع چندگانه‌ای را در یک موضوع واحد اتخاذ کند. در این راستا، ضمن

ارج نهادن بر تلاش علمی ایشان، ملاحظاتی را تقدیم می‌داریم.

۱. در سراسر مقاله، نویسنده در کنار بیان دیدگاه اسلام، دائماً مطالبی را به

«نگرش نوین» یا «پارادایم نوین» استناد می‌دهد و در نهایت آن نظریه‌ها را به

اسلام منتسب می‌سازد. با آنکه در هیچ قسمتی از مقاله توضیح داده نشده

است که منظور از این پارادایم جدید چیست و با اسلام و مبانی دینی چه

نسبتی دارد، ولی می‌توان حدس زد که نویسنده به نظریه‌های نوین سیاسی و

فلسفی در فرهنگ مدرن اشاره دارد. اولین پرسش این است که ایشان چگونه

خود را مجاز می‌دارد که آرا و نظریه‌هایی را که در فرهنگ دیگر و با مبانی

فکری و ارزشی دیگر مطرح شده است، بی‌هیچ نقد و ارزیابی، به اسلام

انتساب دهد. برای مثال، گفته شده است که «از نظر نگرش نوین، اصولاً آزادی

سیاسی مفهوم جدید است که فی نفسه و بالذات ضرورت دارد» یا «برخی از

صاحب‌نظران بر اساس پارادایم نوین معتقد هستند که در کتاب و سنت شکل

خاصی از حکومت توصیه نشده است. مسئله اصلی حکومت از نظر قرآن،

«عدالت» است؛ نه انتخاب یا انتصاب یا شورا و مانند آنها» و در جای دیگر

می‌نویسد: «بر اساس پارادایم نوین، با تکیه بر چند مقدمه می‌توان اندیشه دینی و دین‌داری را نقد کرد. دین و اندیشه دینی با آنچه اصطلاحاً "حقایق نهایی عالم هستی" نامیده می‌شود، متفاوت است و...» و همچنین گفته است: «برخی دیگر، بر اساس پارادایم نوین، معتقدند که در جامعه مؤمنان هیچ خط قرمزی وجود ندارد» و...

به‌هرحال، دانشمندان معاصر مسلمان بارها بر تفاوت دیدگاه اسلام و ادیان الهی با مکاتب مادی غرب و نظریه‌های روشن‌فکران وطنی در مسئله آزادی و حدود آن انگشت نهاده‌اند و جا داشت نویسنده به تبیین جزئیات آن می‌پرداخت و با تنقیح مبانی و اصول قابل‌دفاع و مستند، به حل معضلات کنونی در موضوع آزادی همت می‌گماشت.

2. ادعای اصلی نویسنده این است که اسلام به آزادی درونی توجه کرده است و از این رو ایشان آزادی بیرونی را تنها از باب مقدمه آزادی درونی به اسلام نسبت می‌دهد. حال آنکه هم از تأکیدات فراوان قرآنی بر نفی طواغیت و زورمداران و هم از سیره و سنت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سایر

انبیای الهی می‌توان استفاده کرد که ادیان الهی در کنار آزادی از بندگی

نفس، به آزادی از ستمگری و حاکمیت ارزش‌های باطل در جامعه نیز توجه

ویژه‌ای داشته‌اند و این هر دو را مقدمه‌ای برای «تکامل همه‌جانبه انسان»

می‌دانسته‌اند.

با این حال، این سخن نویسنده که «بدون تحقق آزادی بیرونی، رسیدن به

آزادی درونی غیرممکن است» هم از منظر فلسفی، روان‌شناختی و اخلاقی و

هم از منظر واقعیت‌های تاریخی قابل‌دفاع نیست. قرآن و تاریخ انبیا و اولیا

گواهی می‌دهند که بسیاری از انسان‌ها در ظالمانه‌ترین شرایط و

استبدادی‌ترین حکومت‌ها، به والاترین مرحله از آزادی درونی دست یافته‌اند.

نکته مهم اینجاست که اسلام به آزادی بیرونی (با تعریف و جایگاه خاصی که

برای آن قائل است)، در کنار آزادی درونی، اصالت و اهمیت می‌دهد و هرکدام

را، در جای خود، زمینه شکوفایی برخی از استعدادهای انسانی می‌داند. البته

آزادی درونی و آزادی بیرونی با یکدیگر ارتباط و نسبت‌هایی دارند که در

جای خود قابل‌بررسی است.

3. نویسنده محترم در بحث از رابطه آزادی و اخلاق، به اشاره‌ای کوتاه اکتفا کرده است و تصریح می‌کند که «در اندیشه اسلامی، آزادی سیاسی در عین پایبندی به قیود اخلاقی مورد نظر است.» هرچند این سخن کاملاً درست است، اما در مجموع سخنان نویسنده، از دو جهت، قابل ایراد است: اولاً، ایشان هرگز نشان نداده است که با چه مبنا و معیاری می‌تواند آزادی را به اخلاق مقید سازد. اگر به قول ایشان، آزادی سیاسی «فی نفسه و بالذات ضرورت دارد [...] و جز در ساختار دموکراتیک قابل تحقق نیست، پس با کدامین اصل فلسفی یا اخلاقی است که می‌توان این ضرورت ذاتی را مقید ساخت. ثانیاً، در جای دیگری از همین مقاله ایشان تصریح کرده است که «این ارزش‌ها نیز مبهم و قابل تعبیر و تفسیر هستند و نمی‌توانند مبنای عینی برای حدود آزادی بیان باشند.» اساساً چنان که خواهیم دید، نویسنده امکان آزادی را منوط به نبود عقاید و ارزش‌های ثابت و تفسیرناپذیر می‌داند. در مجموع، می‌توان گفت که این مقاله نتوانسته است در مقوله مهم آزادی و اخلاق ایده روشن و موجهی را پیشنهاد کند.

4. یکی دیگر از مقولات مبهم در این مقاله، مسئله حدود آزادی در اسلام است.

نویسنده در بخش‌های آغازین مقاله، به اجمال و سر بسته، اظهار می‌دارد که

«اساساً آزادی مطلق با عقل سلیم و منطق بشری مغایر است [...] زندگی

جمعی و مدنی مستلزم وجود برخی محدودیت‌هاست.» ولی مشخص نمی‌کند

که این محدودیت‌های ضروری کدام است و چگونه آزادی را مقید می‌سازند.

در بخش‌های پایانی مقاله - چنان که ذکر شد - نویسنده با تفسیرپذیر دانستن

ارزش‌های اخلاقی، اظهار می‌دارد که «می‌توان معیارهای عینی‌تر و

قابل‌تفسیرتری را درباره "حدود آزادی" بیان تعیین کرد و آن را "حدود

قانونی" آزادی بیان نامید.» باز هم در اینجا هیچ توضیحی داده نشده است که

این حدود قانونی کدام است و با اتکا به کدامین اصل عقلی یا شرعی می‌توان

چنین حدودی را استنباط کرد. باید به این نکته التفات بیشتری داشت که در

مباحث حقوقی و اخلاقی، هر حکم یا قیدی را تنها بر اساس قواعد و مبانی

می‌توان ادعا کرد و برداشت‌های سلیقه‌ای و استحسان‌ی، در این‌گونه موارد،

جایگاهی ندارد.

۵. در مورد فرق آزادی تفکر و آزادی عقیده، نویسنده، نخست به سخنان

شهید مطهری استناد می‌جوید که آزادی عقیده را منتفی دانسته است؛ ولی در

مواضع دیگر به گونه‌ای سخن می‌گوید که با این مبنا سازگاری ندارد. برای

نمونه، ایشان با اشاره به آرای برخی از صوفیان، پلورالیسمی را مطرح می‌کند

که در واقع، همان آزادی عقیده است. ۱. وی می‌نویسد: «در اسلام تحمیل عقیده

وجود ندارد تا جایی که در اندیشه‌های اصیل عرفانی، مسیحیت، یهودیت و

اسلام هر کدام روش‌های متفاوت در پرستش معبود واحد به شمار می‌آیند، و

اختلاف مؤمن، گبر و یهود، از منظرهای مختلف آنها ناشی می‌شود».

۶. در این مقاله در چند موضع تصریح شده است که تنها راه پذیرش آزادی

در دین، فقدان وجود عقاید و اندیشه‌های ثابت در متن دین و قرائت‌پذیری

معارف دینی است، و راه پذیرش آزادی سیاسی، عدم اعتقاد به وجود یک نظام

سیاسی یا نهادهای سیاسی در متن دین است. این سخن از دو جهت قابل

انتقاد است: اولاً، ادعای قرائت‌پذیری و سیال‌کردن فهم دین در همه ابعاد، و نیز

ادعای فقدان هیچ‌گونه نظام و نظریه سیاسی در اسلام (به‌ویژه با توجه به

نظریه امامت سیاسی در مکتب تشیع) چیزی نیست که به راحتی بتوان آن را ثابت کرد. متأسفانه نویسندگان این نکته را به منزله یک اصل بدیهی و مسلم انگاشته است. ثانیاً، ملازمه مذکور میان آزادی و نامتعیین بودن معارف دینی و اندیشه سیاسی اسلام، ناپذیرفتنی و از جهات گوناگون قابل ردّ و نقد است. به صورت نقضی می‌توان نشان داد که بسیاری از ادیان و مکاتب سیاسی، به‌رغم پذیرش یک اندیشه یا نظام ثابت، به دلیل محترم شمردن آرای مخالف و دخالت دادن آنها در فرآیند تفکر دینی یا فعالیت سیاسی، به آزادی نیز معتقدند، و به صورت حلی می‌توان پاسخ گفت که پذیرش آزادی مقوله‌ای است که به عوامل و انگاره‌های گوناگونی در یک کلیت باز می‌گردد که لزوماً ربطی به اعتقادات یادشده ندارد.

7. شگفت است که نویسندگان در یک جا اظهار می‌دارد که «هیچ معیار بیرونی‌ای نمی‌تواند مبنای داوری درباره یک تفکر باشد و تنها معیار داوری را خود فکر معین می‌کند»؛ ولی در جای دیگر، با تفکیک میان «نقد از درون دین» و «نقد از بیرون دین» معتقد است که «هرگونه نقد اندیشه دینی در اسلام باید از محور

توحید باشد.»

ناهماهنگی‌های این مقاله به موارد یادشده محدود نمی‌شود. اینها نشان می‌دهد که برخی از نویسندگان ما هنوز نتوانسته‌اند به لوازم ورود در یک بحث علمی و بنیادی توجه کنند و نقل آرا و اقوال دیگران را، هرچند با یکدیگر ناهمخوان باشد،^۲ با تبیین و تحلیل علمی یک موضوع خلط می‌کنند. متأسفانه یکی از آسیب‌های ورود ژورنالیسم ایرانی به حوزه اندیشه، همین آشفتگی‌ها و سطحی‌نگری‌هاست.

پاورقیها:

1. البته تعابیر نویسنده مقاله در تمجید از این نگرش صوفیانه از متن تلخیص

حذف شده است .

2. مقاله آکنده از نقل اقوال و آرای عالمان اسلامی و روشن‌فکران مسلمان و

غیرمسلمان است، و نویسنده، گاه با برداشت‌های غلط از عبارات ایشان، سعی

کرده است همه را با یکدیگر ترکیب و ادغام کند. این بخش‌ها در تلخیص

حاضر حذف شده است